

Research Article

Fictional Literature from Animals Language in Arabic and Persian Literature

Zahra Khosravi Vamakani

Abstract

Fictional literature from animals language in the form of prose and verse has always been a platform for expressing the moral, didactic and judgmental thoughts of poets and writers. Aesop's fables in the West and Kalila & Demeneh's book in Sanskrit language are among the oldest of these works. In the East as well, this type of literature has been highly regarded. Arabic and Persian languages have benefited the most from this type of literature. After Islam, with the destruction of the Pahlavi versions, the Arabic translation of Ibn Ibn Moqafah made Kalilah and Damenah last and translated it into Dari Persian. The position of this work is based on the fact that the French Lafonten got acquainted with these stories by getting access to the French translation of a version of Kalila and Demeneh, which is titled Anvar Soheili, translated by Hossein Vaez Kashefi from Abol Maali Kalila and Demeneh, and he wrote his stories in this context. Under the influence of Lafonten's fables, the Egyptian writer Mohammad Osman Jalal wrote his book in the name of Al-Ayoun Al-Yawazez fi Al-Heakm and Al-Amsal, that its name express its educational and moral content.

Ahmed Shoghi, a famous Egyptian poet, is one of those who dedicated a volume of his book of poetry to storytelling in animals language and included his educational, political and social thoughts in it, which shows the spread of this type of literature in the Arabic language from Persian literature. The foundation of these works was the translation of pahlavi Kalila and Damna into Arabic, therefore the translation of Kalila and Damna from Sanskrit into Pahlavi language is the foundation of this literary genre in the East and its way to the West. And the Persian language has been the leader in this matter, poets and writers in ancient Persian literature and also in contemporary Persian literature have paid attention to this subject first. After Kalila and Damna, Marzban Nameh book, written by Marzban Ibn Rostam Ibn Sharvin is considered as one of the most important ancient works written in prose in this field. The attention of prominent ancient Persian poets such as Sanai, Attar, Maulvi in making stories of moral teaching verses from animals language is indicative of this approach. In the later Persian literature, the tendency towards this kinds of literature is very impressive. Mohammad Hasan Khan Etemad al-Saltaneh, one of the courtiers of Naser al-Din Shah Qajar, is one of those who paid attention to this type of literature. Among the contemporary poets, Parvin Etisami and Iraj Mirza are famous poets who have expressed their moral and educational words in many anecdotes with their simple, fluent and effective language. The Masnavi of Bulbul & Moor and

Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Correspondence Author: Zahra khosravi vamakani

E-mail: khosravivamakani@gmail.com

parvin's Moor & Mar Qaside (ode) are among the most famous and influential literary compositions in this field.

Keywords: Arabic literature, Persian literature, Fictional literature from animals language

How to Cite: Khosravi Vamakani Z, Fictional Literature from Animals Language in Arabic and Persian Literature, Journal of Comparative Literature Studies, 2025;19(74):59-80.

داستان نویسی از زبان حیوانات در ادبیات عربی و ادبیات فارسی

زهرا خسروی و مکانی

چکیده

داستان نویسی از زبان حیوانات -منثور و منظوم- یکی از گونه‌های ادبی است که از دیرباز در ادبیات ملت‌های کهن مورد توجه بوده است. داستان‌های ایسوپ (ازوپ) در غرب و کلیله و دمنه در شرق از کهن‌ترین این داستان‌ها به شمار می‌روند. چگونگی راهیابی کلیله و دمنه از هندوستان به ایران در دوره‌ی پیش از اسلام و ترجمه‌ی آن به زبان عربی در سده‌های نخستین اسلامی برای همگان آشناست. در این پژوهش به تأثیر و تأثر زبان عربی و فارسی از یکدیگر در این گونه‌ی ادبی پرداخته شده و نمونه‌های گوناگون آن را در ادبیات هر دو ملت از روزگاران کهن تاکنون بیان شده، شاعران و نویسندگان ایرانی و عرب به گونه‌ای برجسته از این نوع ادبی برای بیان مضامین تعلیمی و اخلاقی وام‌گیری کرده‌اند. از نمونه‌های این ادیبان در ادبیات عربی می‌توان از احمد شوقی، محمد عثمان جلال و توفیق حکیم نام برد و از میان ادیبان ایرانی علاوه بر مرزبان بن رستم، سنایی، عطار و مولوی می‌توان از محمد حسن خان اعتماد السلطنه، پروین اعتصامی و ایرج میرزا نام برد.

واژگان کلیدی: ادبیات عربی، ادبیات فارسی، ادبیات داستانی، حیوانات، ادبیات تعلیمی

مقدمه و بیان مسئله

داستان نویسی از زبان حیوانات - خواه منظوم و خواه منثور - همواره زبانی نمادین برای بیان اغراض شاعران و نویسندگان بوده است. کتاب کلیله و دمنه به همین منظور به زبان سانسکریت نوشته شد تا هم شاهان را نیک رفتاری با زیردستان بیاموزد و هم مایه‌ی تربیت مردمان در فرمانبرداری از شاهان باشد و هم برای توده‌ی مردم جنبه‌ی سرگرمی داشته باشد. همچنین است هدف مرزبان بن رستم در نگارش مرزبان نامه برای بیان و تعلیم آداب و اصول اخلاقی و اجتماعی. دیگر آثاری که از دیرباز تاکنون در ادبیات عربی و ادبیات فارسی با بهره‌گیری از زبان حیوانات سروده و یا نوشته شده، همین هدف را به دنبال داشته است و در این پژوهش به برخی از مشهورترین این آثار منظوم و منثور پرداخته شده است. داستان نویسی از زبان حیوانات یکی از گونه‌های ادبی است که به منظور تأثیرگذاری هر چه بیشتر بر مخاطب برای بیان اغراض مورد نظر نویسنده برگزیده می‌شود. نخستین نمونه‌های این ادبیات را در مشرق زمین در کتاب **کلیله و دمنه و مرزبان نامه** می‌بینیم و در ادبیات غرب در داستان‌های **ازوپ** (Aesop) و **فیدروس** (Phaedrus) (Ency. Brit. Vol. 9. p. 21). کلیله و دمنه در اصل داستانی هندی است که به سبب تلاشهای برزویه طبیب به دستور انوشیروان با رنج و مشقت بسیار و به زبان پهلوی برگردانده شده و به ایران آورده می‌شود و در دوره‌ی اسلامی به زبان عربی ترجمه شده است.

روایت‌های مربوط به نگارش کلیله و دمنه

روایت مشهور و در این باره چنین است که پادشاه سرزمین هند، دابشلیم، برای جاودانه ساختن نام خویشتن از بید پای حکیم درخواست می‌کند که با بهره‌گیری از خرد خویش کتابی شیوا بنگارد که ظاهری جذاب برای توده‌ی مردم داشته باشد و در عین حال مایه‌ی تربیت آنان در فرمانبرداری از پادشاه گردد و همچنین پادشاهان نیز با مطالعه آن رفتار شایسته با زیردستان را بشناسد و رعایت مصلحت آن را وظیفه خویش بدانند (ابن مقفع ۱۹۶۵؛ ص ۴۳-۴۰)

از این رو در این کتاب جدی و شوخی و پند اندرز و سرگرمی با هم گرد آمده است پس از آنکه بیدپای حکیم نتیجه کار خویش را به پادشاه عرضه می‌دارد، مورد پسند واقع می‌شود و فرمان می‌دهد تا آن گونه از کتاب نگهداری شود که دست دیگر ملت‌ها بدان نرسد، اما آنچه از آن بیم آن می‌رفت اتفاق می‌افتد و پس از با خبر شدن ایرانیان از این اثر ارزشمند خسرو انوشیروان که سخت شیفته علم و دانش بود برزویه طبیب را به هند می‌فرستد تا به هر گونه‌ای که بتواند به این کتاب دست یافته نسخه‌ای از آن را به ایران بیاورد. برزویه پس از ورود به هند با یکی از دانشمندان هندی دوست شده و پس از دیر زمانی که رشته‌ی دوستی آنان استوار می‌گردد راز خویش بر گشاید و به کمک وی به خزانه پادشاه هند راه یافته با مطالعه - ی کتاب کلیله و دمنه به نسخه برداری از آن می‌پردازد و با سخت کوشی تمام وظیفه‌ی خویش را به انجام

می‌رساند و پس از پایان یافتن برگردان کتاب با شادی و سرور آن را برای انوشیروان می‌آورد و با استقبال بی‌نظیر شاهنشاه روبرو می‌شود و به پاس زحمات وی باب برزویه طبیب به قلم بزرگمهر حکیم به کتاب کلیله و دمنه افزوده می‌شود (ابن مقفع؛ بی‌تا؛ ۹۵-۷۱؛ بخاری، ۱۳۶۹، ص ۹). روایت دیگری که از دستیابی ایرانیان به این کتاب وجود دارد روایت فردوسی در شاهنامه است که با روایت پیشین بسیار فرق دارد (فردوسی؛ ۱۳۶۹؛ ج ۶؛ ص ۲۲۳-۲۲۹).

این روایت جنبه‌ی نمادین دارد بر اساس آن برزویه طبیب نام آور ایرانی با خبر می‌شود که در سرزمین هند کوهی است که بر آن گیاهی می‌روید که شفابخش بیماران است و مردگان را زنده می‌کند این خبر را به انوشیروان می‌رساند و به فرمان وی با هدایای بسیار راهی سرزمین هند می‌گردد در این روایت مقصود از گیاه همان بیان و بلاغت باشد و غرض از کوه رستنگاه گیاه و مقصود از بیماران و مردگان آدمیان نادان باشد. در شاهنامه چنین اشارات رفته که گیاه همان سخنان بلیغ است و کوه همان دانش است که از دسترس مردم به دور بوده است و انسان بی‌دانش را به سان مرده دانسته است بر این اساس این گونه است که برزویه در هند به فرمان دبشلیم اجازه مطالعه‌ی کتاب را یافته، بدون حق نسخه برداری و برگردان اثر، برزویه با مطالعه کتاب، آن را حفظ می‌کرده و در بازگشت به خانه، خواننده‌های خویش را به پهلوی برمی‌گردانده است و به این صورت کتاب کلیله و دمنه به ایران آورده می‌شود.

در دوره‌ی اسلامی پس از از بین رفتن بسیاری از آثار ایرانی که به زبان پهلوی نگاشته شده بود؛ ابن مقفع نویسنده بزرگ ایرانی که همه تلاش خویش را در راه حفظ میراث مکتوب ایرانی به کار گرفته بود و سرآمد نگارش به زبان عربی به حساب می‌آمد، کلیله و دمنه را از زبان پهلوی که در حال از بین رفتن بود به زبان عربی برگرداند و در دوره‌های بعد که همه نسخه‌های پهلوی این کتاب از بین رفته بود، ترجمه عربی ابن مقفع از کلیله و دمنه مایه‌ی ماندگاری این اثر شد و اساس ترجمه‌های فارسی پس از وی قرار گرفت. ترجمه‌های منشور و منظومی از کلیله و دمنه انجام شد که به آن‌ها اشاره می‌کنیم. دو ترجمه منشور معروف و یک ترجمه منظوم از این کتاب ارزشمند انجام شد. رودکی در دوره‌ی حکمرانی امیر نصر سامانی این کتاب را به شعر فارسی دوره‌ی اسلامی برگرداند. شوربختانه این ترجمه‌ی منظوم نیز از بین رفت و تنها ابیاتی از آن در لابلای میراث بازمانده از ادب کهن باقیماند. دو ترجمه منشور این اثر یکی در سده‌ی ششم هجری به قلم ابوالعالی نصرالله عبدالحمید کاتب موسوم به ابوالعالی نصرالله منشی در روزگار بهرام شاه غزنوی از نسخه عربی به زبان فارسی برگردانده شد، به سبب پیش کش آن به شاه غزنوی به کلیله و دمنه بهرام شاهی شهرت یافت. ترجمه‌ی منشور دیگر ترجمه حسین واعظ کاشفی است که در پایان سده نهم هجری در روزگار امیر شیخ احمد سهیلی با تغییر ترجمه ابوالعالی، ترجمه‌ای دیگر از این کتاب به وجود می‌آورد و با هدیه آن به امیر احمد سهیلی این نسخه به نام **انوار سهیلی**

شناخته می‌گردد اگر چه این کتاب از متن عربی ترجمه نشده، اما به عنوان ترجمه دوم از کلیله و دمنه شهرت یافته است.

نکته مهم و قابل ملاحظه درباره ترجمه کتاب کلیله و دمنه این است که در سال ۱۹۶۱ آقای فهمی ادهم قره تای در فهرست نسخه های خطی کتابخانه موزه توپقاپو سرای استانبول از یک ترجمه فارسی دیگر از کلیله و دمنه خبر می دهد که در نیمه نخست سده ششم به وسیله ی محمد بن عبدالله بخاری انجام یافته است. این نسخه به کوشش استادان دانشمند و فرهیخته آقایان دکتر پرویز ناقل خانلری و دکتر محمد روشن آماده چاپ شده و در سال ۱۳۶۱ در انتشارات خوارزمی به چاپ رسیده است. در مقدمه ی این اثر درباره ی چاپ های متن ابن مقفع و ترجمه های کلیله و دمنه به طور مبسوط سخن گفته شده است (بخاری، ۱۳۶۹، ص ۱۰-۱۵).

یک سده پس از تألیف انوار سهیلی نگذشته بود که امیر ابوالفتح جلال الدین اکبر شاه (۹۶۳) به وزیر خویش ابوالفضل بن مبارکشاه (د. ۱۰۱۱) فرمان می دهد که به بازنویسی کامل کتاب کلیله و دمنه پردازد و هر آنچه از این اثر مهم در انوار سهیلی حذف شده، براساس ترجمه ی ابوالمعالی باز نوشته شود. وزیر بنا به فرمان اکبر شاه کتابی شامل ۱۶ باب و مقدمه ای بنا به شیوه ی ابوالمعالی فراهم می آورد و نام آن را «عیار دانش» می نهد و باب برزویه طبیب را در آغاز کتاب می آورد. دستاورد ابوالفضل وزیر از بیانی ساده با کمترین واژگان عربی برخوردار است. (محبوب، ۱۳۴۹، ص ۲۰۴)

مرزبان نامه

کتاب دیگری که در ادبیات پارسی در این گونه ادبی نگارش شده مرزبان نامه اثر مرزبان بن رستم بن شروین یکی از امیران طبرستان در پایان سده ی چهارم هجری است که به زبان طبری نوشته شده است. نویسنده این کتاب را به تقلید از کلیله و دمنه نوشته و محتوای آن در بردارنده آداب و اصول اجتماعی و اخلاقی است. مرحوم قزوینی در مقدمه ای که بر چاپ سوم این کتاب نوشته است گوید این اثر دو بار به دست دو مترجم از زبان طبری به فارسی دری برگردانده شده و حدود ۱۰ تا ۲۰ سال میان این دو ترجمه فاصله بوده، اما مترجم دوم از ترجمه پیشین اثر آگاه نبوده است (مرزبان بن شروین، ۱۳۱۰، مقدمه، ص ید). او می گوید نخستین مترجم محمد بن غازی ملطیوی است که وی را منسوب به ملطیه؛ شهری در سرزمین روم دانسته است قزوینی این شخص را وزیر سلطان ابوالفضل رکن الدین سلیمان شاه یکی از شاهان سلجوقی روم (۵۹۷-۶۰۰ ق/ ۱۲۰۰-۱۲۲۲ م) می داند (همان، مقدمه، ص ز، ح). او در مقدمه ی کتاب چنین ادامه می دهد که مترجم دیگر با فاصله زمانی ۱۰ تا ۲۰ سال به ترجمه مرزبان نامه از لهجه طبری به فارسی طریق اقدام کرد. سعد الدین وراوینی یکی از دانشمندان مشهور است که هنگامی که دست به ترجمه این اثر زد از ترجمه پیشین اطلاعی نداشت. او ترجمه ی خویش را با شعر و مثل فارسی و عربی آراسته است که علاوه بر دلنشینی سبک ترجمه کتاب، این افزوده

ها ارزش ادبی کتاب را بالا برده است. او معتقد است تاریخ دقیق ترجمه سعد الدین وراوینی مشخص نیست، اما به نظر می‌رسد که این ترجمه در دوره اتابک ازبک بن محمد ایلدگز حدود سال‌های ۶۲۲ - ۶۰۷ ق. انجام گرفته است (همان، ص ید).

کتاب مرزبان نامه مرزبان بن رستم بن شروین نیز به ادبیات دیگر کشورها راه یافته و پیش از راهیابی به ادبیات عربی به زبان ترکی برگردانده شده و نسخه ترکی آن اساس ترجمان عربی بوده است، زیرا در مقدمه‌ی ترجمه عربی این کتاب چنین آمده است در این باره کتابی با نام مرزبان نامه نوشته شده که مترجم آن را از زبان فارسی به ترکی ترجمه کرده و سروری که مرا یاری نافرمانی از امر وی نباشد، دستور ترجمان آن را به زبان عربی به من داد و من نیز فرمانبرداری امر او کرده و کتاب را به عربی برگرداندم. این نسخه عربی در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می‌شود که در پایان آن چنین آمده است با این سخن کتاب مرزبان نامه ترجمه شیخ علامه قاضی القضاة شهاب الدین مفتی مسلمان به پایان می‌رسد. به اعتقاد قزوینی به احتمال بسیار مقصود شهاب الدین احمد بن محمد بن عربشاه معروف (د. ۸۵۴ ق) نویسنده کتاب **فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء** است. (سعد الدین وراوینی، ۱۳۱۰، مقدمه با تصحیح قزوینی، ص ۱۷) بنا به اعتقاد قزوینی از مقدمه این کتاب چنین بر می‌آید که ترجمه‌ی ترکی مرزبان‌نامه که اساس ترجمه‌ی عربی قرار گرفته است، خود ترجمان سعدالدین وراوینی است. چه بیشتر شواهد شعر و مثل عربی که وراوینی در ترجمه خویش گنجانده، همچنان در ترجمه عربی آمده است، همچنین او می‌گوید متن عربی مرزبان‌نامه از نظر ترتیب داستان‌ها و تعداد و حجم آنها تقریباً همسان متن فارسی سعدالدین وراوینی است. (همان، ص ۱۸).

جایگاه این گونه‌ی ادبی در ادبیات دیگر ملت‌ها به ویژه در ادبیات عربی

میزان تاثیرگذاری این گونه ادبی در سطح جهانی بوده است به طوری که داستان‌های کلیله و دمنه در ادبیات اروپا مورد توجه شاعر فرانسوی زبان لافونتن قرار گرفته است که به مراقبت از حیوانات و مطالعه درباره آنها سخت علاقه مند بوده و ادبیات داستانی به زبان حیوانات نیز توجه نشان داده، او در حکایت‌های خویش هم از داستان‌های ازوپ و هم از داستان‌های کلیله و دمنه بهره‌مند شده است لافونتن این نوع ادبیات را برای بیان افکار و اندیشه‌های اجتماعی خویش برگزیده است، به نظر می‌رسد که لافونتن به ترجمه فرانسوی انوار سهیلی دسترسی داشته و از این طریق با داستان‌های کلیله و دمنه آشنا شده است (لافونتن، امثال، ۱۹۳۴، ترجمه نقولا ابوهنا مخلصی). رویکرد ادبیات جهانی به این نوع از ادبیات در ادبیات اسپانیا نیز به چشم می‌خورد. خوان رامون خمینث (۱۹۵۸ - ۱۸۸۱) نویسنده اسپانیایی که کتابی دارد به نام **من و الاغم** که از شهرت بسیاری برخوردار است و به زبان‌های بسیاری برگردانده شده است در اصل این کتاب داستان برای کودکان است، اما در واقع بیانگر تفکر و اندیشه

نویسنده است که در آن با الاغ خود از اوضاع و احوال جامعه پیرامون خویش سخن می‌گوید و این حیوان را سخت محترم می‌شمارد. او بر این باور است که مردم در تشبیه انسانهای ناشایست به عراق سخت به خطا رفته اند و الاغ خویش را از آدمیان بد نهاد برتر می‌داند. (خمینث، ۱۹۵۹، ترجمه لطفعلی عبدالبدیع) یکی از نویسندگان مشهور عصر نهضت ادبیات عربی به نام محمد عثمان جلال از ترجمه‌ی عربی کتاب حکایت‌های لافوتن متأثر شده و کتابی با عنوان **العیون الیواقظ فی الحکم و الامثال و المواعظ** می‌نویسد و قهرمان حکایت‌های او نیز الاغ است و داستان در بولاق مصر اتفاق می‌افتد.

در واقع کتاب **العیون الیواقظ فی الامثال و المواعظ** ترجمه‌ی دقیق اثر لافوتن نیست، بلکه در آن تغییراتی صورت گرفته، او همچنین تلاش کرده تا این حکایت‌ها را با اسلوب عربی بیان کند پاره‌ای از داستان‌های این اثر برگرفته از آثار کهن عربی همچون **کلیلة و دمنة و فاکهة الخلفاء و مفاکهة الظرفاء** است. حکایت مرد فقیری که میهمانی ناخوانده بر وی وارد می‌شود، از حکایت «طاوی ثلاث» حطیئه اقتباس شده است که فرزند مرد فقیر از پدر می‌خواهد، با کشتن وی، از میهمان پذیرایی کند. (عثمان جلال، ۱۹۷۸، ص ۳۲۲؛ حطیئه، ۱۹۵۸، ص ۳۹۶-۳۹۷). نویسنده در داستان‌های گوناگون از میراث کهن عرب وام گرفته است و داستان «باز و خروس» را از کتاب **الحیوان** جاحظ اقتباس کرده است. (عثمان جلال، ۱۹۷۸، ص ۲۴۲؛ جاحظ، ۱۹۶۶، ۳۶۱/۲). داستان‌هایی که محمد عثمان جلال در کتاب خویش آورده خواه، برگرفته از حکایت‌های لافوتن باشد، خواه وام گرفته از میراث کهن عربی، از جنبه اخلاقی و آموزشی برخوردار است. این داستان‌ها در قالب مثنوی به نظم در آمده است. احمد شوقی شاعر معاصر و توفیق حکیم نویسنده مصری توجه شایانی به این گونه ادبی داشته‌اند آنها همه اندیشه‌ها و انتقادهای سیاسی اجتماعی ضد استعماری خود را در قالب شعر و نثر از زبان حیوانات بیان کرده اند احمدشوقی جلد چهارم الشوقیات را به داستان‌ها و حکایات منظوم از زبان حیوانات اختصاص می‌دهد که این داستان‌های پندآموز گویای آرای انتقادی سیاسی و اجتماعی وی است. (شوقی، ۱۹۸۶). توفیق حکیم در دو کتاب خویش با نام، **حماری الحکیم و قال لی حماری** نیز بیان آرای انتقادی سیاسی و اجتماعی خویش را در قالب گفت و گو با الاغ خود در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

داستان‌های احمد شوقی در جلد چهارم دیوان او **الشوقیات** که در ظاهر داستان سرایی برای کودکان است و جنبه‌ی تعلیم و تربیت دارد، در واقع در بردارنده‌ی مفاهیم و معانی عمیق سیاسی، اجتماعی و ضد استعماری است. او در داستان «**الاسد و وزیر حماری**» بر آن است تا وجود فساد و تباهی را در مملکت بیان کند که سبب آن بی تدبیری حاکمان است. (شوقی، ۱۹۸۶، ۱۴۷/۴) و همچنین در داستان‌های «**الدیک الهندی و الدجاج البلدی**» و «**الثعلب و الدیک**» اشاره به نفوذ استعمار انگلیسی در مصر دارد (همان، ۱۵۰/۴ و ۱۲۸/۴).

همچنان که گفته شد احمد شوقی دیگر ادیب مصری است که این گونه‌ی ادبی را با توانمندی تجربه کرده است. اگر لافوتنن برخی از قصه‌های خویش را با انتقاد از جامعه خویش به پایان می‌رساند، شوقی منظومه‌های خویش را با بیت‌های جذاب پندآمیز پایان می‌دهد. او در داستان‌های خود از سبک کلیله و دمنه تقلید می‌کند. منظومه‌های شوقی در ظاهر داستان‌های دلنشین است که از زبان حیوانات بیان می‌شود و مایه‌ی خشنودی و مورد پسند کودکان و مردم عامی واقع می‌شود، اما در حقیقت دربردارنده‌ی پیام‌های سیاسی و ملی است که خواص آن را در می‌یابند. در منظومه «الثعلب و الديک» روباه‌ی است که می‌خواهد با خروس دوست شود و او را بفریبید و بخورد. شوقی از زبان خروس به پیک روباه چنین می‌گوید: (همان، ۱۹۸۶، ۴/۱۵۰):

بَلَّغِ الثَّعْلَبَ عَنِّي	عَنْ جُدُودِي الصَّالِحِينَ
عَنْ ذَوِي التَّيْجَانِ مِمَّنْ	دَخَلَ الْبَطْنَ اللَّعِينَا
أَنْهُمْ قَالُوا: وَ خَيْرُ الـ	قَوْلِ رَأْيِ الْعَارِفِينَا
مُخْطِئِي مَنْ ظَنَّ يَوْمًا	أَنْ لِلثَّعْلَبِ دِينَا

از طرف من و از طرف پدران شایسته و نیک کردار من، از سوی تاجدارانی که داخل شکم ملعون رویاه شدند. به روباه پاسخ ده و بهترین سخن، سخن دانایان است. ایشان چنین گفته‌اند: آنکه روزی پندارد روباه را دینی باشد، سخن در خطاست.

شوقی همچنین در منظومه‌ی الديک الهندی و الدجاج البَلَدی، چنین می‌سراید: (همان، ۴/۱۲۸)

بَيْنَا ضِعَافٌ مِنْ دَجَاجِ الرِّيفِ	تَخْطُرُ فِي بَيْتٍ لَهَا ظَرِيفٌ
إِذْ جَاءَهَا هِنْدِيٌّ كَبِيرُ الْعُرْفِ	فَقَامَ فِي الْبَابِ مَقَامَ الضَّيْفِ
يَقُولُ حَيَّا اللَّهَ ذِي الْوُجُوها	وَلَا أَرَاهَا أَبَدًا مَكْرُوهَا
أَتَيْتُكُمْ أَنْشُرَ فِيكُمْ فَضْلِي	يَوْمًا وَأَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْعَدْلِ
وَكُلُّ مَا عِنْدَكُمْ حَرَامٌ	عَلَيَّ إِلَّا الْمَاءُ وَالْمَنَامُ
فَعَاوَدَ الدَّجَاجُ دَاءَ الطَّيْشِ	وَفَتَحَتْ لِلْعِلَاجِ بَابَ الْعُشِّ
فَجَالَ فِيهِ جَوْلَةَ الْمَلِكِ	يَدْعُو لِكُلِّ فَرْخَةٍ وَ دِيكٍ
وَبَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ السَّعِيدَةَ	مُمْتَعًا بِدَارِهِ الْجَدِيدَةِ
وَبَاتَتِ الدَّجَاجُ فِي أَمَانٍ	تَحْلُمُ بِالذَّلَّةِ وَالْهَوَانِ
حَتَّى إِذَا تَهَلَّلَ الصَّبَاحُ	وَأَقْتَبَسَتْ مِنْ نُورِهِ الْأَشْبَاحُ
صَاحَ بِهَا صَاحِبُهَا الْفَصِيحُ	يَقُولُ دَامَ مَنْزِلُ الْمَلِيحِ
فَانْتَبَهَتْ مِنْ نَوْمِهَا الْمَشْوُومِ	مَدْعُورَةً مِنْ صِيْحَةِ الْعَشُومِ

تَقُولُ مَا تَلِكُ الشُّرُوطُ بَيْنَنَا
عَدَرْتَنَا وَ اللّٰهَ عَدْرًا بَيْنَنَا !
فَصَحِّحْكَ الْهِنْدِيُّ حَتَّى اسْتَلْقَى
وَ قَالَ مَا هَذَا الْعَمَى يَا حَمَقَى
مَتَى مَلَكْتُمْ السَّنَ الْأَرْنََابَ؟
قَدْ كَانَ هَذَا قَبْلَ فَتْحِ الْبَابِ

در حالی که چند مرغ بومی در لانه‌ی کوچک و زیبای خویش زندگی می‌کردند، به ناگاه خروس جنگی با تاجی بزرگ به سان مهمان بر در سرای مرغ‌ها وارد شد و گفت: درود خداوند بر شما باد و هرگز بدی و سختی را بر شما گزند می‌مباد. به نزد شما شدم تا روزی، فضیلت و دانش خویش در میان شما بگسترانم و در میان شما به دادگری حکم دهم، جز اندکی آب و خوابگاهی، دیگر دارایی شما بر من حرام باد، مرغ‌های سبک مغز در لانه‌ی خویش بر آن خروس گشودند.

اما خروس همچون سروری در لانه‌ی مرغ پرسه می‌زد و برای جوجه‌ها و خروس‌ها دعای خیر می‌کرد. خروس آن شب را با شادکامی در خانه‌ی جدید خودش به سر برد، و مرغ‌ها نیز آن شب را در آسایش به سر بردند، اما در رؤیای خویش خواری و ذلت می‌دیدند، تا اینکه بامدادان در رسید و نور و روشنایی همه جا پرتو افکنی کرد. در این هنگام خروس که خود را صاحبخانه می‌دانست، با زبان آوری فریاد برآورد، منزل زیبا و دوست داشتنی من پابر جا بادا. مرغ‌ها با فریاد آن ستم پیشه جفاکار، وحشت زده از خواب شوم خویش بیدار شدند و گفتند: به خداوند سوگند که تو ما را فریب دادی، چه شد آن پیمان‌ها که با ما بستنی؟ خروس که از شدت خنده بر پشت به زمین افتاده بود، گفت: ای نابخردان، چقدر شما نادان هستید! از چه وقت شما مالک زبان اربابان خویش بوده‌اید؟ آن پیمان‌ها همه پیش از گشوده شدن در و ورود من به خانه بود!

کودکان با خواندن این داستان از گفتگوی میان خروس و مرغ‌ها لذت می‌بردند، اما بزرگسالان در می‌یابند که شوقی با این داستان از استعمار سخن می‌گوید و با این شیوه به اشغال سرزمین خویش اشاره می‌کند که چگونه در ابتدای امر استعمار برای چیره شدن بر ایشان با فریب و نیرنگ وارد شد و زمانی مردم مصر این موضوع را فهمیدند که فرصت از دست شده بود.

شوقی با همین سبک، ملت مصر را به اتحاد و یکپارچگی علیه دشمن فرا می‌خواند. او در منظومه «أُمَّةُ الْأَرْنَابِ وَ الْفِيلِ» در این باره چنین تمثیل آورده است. (همان، ۱۴۲/۴-۱۴۳):

يَحْكُونَ أَنَّ أُمَّةَ الْأَرْنَابِ
قَدْ أَخَذَتْ مِنَ الثَّرَى بِجَانِبِ
وَ ابْتَهَجَتْ بِالْوَطَنِ الْكَرِيمِ
وَ مَوَّلَ الْعِيَالِ وَ الْحَرِيمِ
فَاخْتَارَهُ الْفِيلُ لَهُ طَرِيقًا
مُمَرِّقًا أَصْحَابَنَا تَمَرِيقًا
وَ كَانَ فِيهِمْ أَرْنَبٌ لَبِيبٌ
أَذْهَبَ جُلَّ صَوْفِهِ التَّجْرِبِ
نَادَى بِهِمْ : يَا مَعْشَرَ الْأَرْنَابِ
مِنْ عَلِيمٍ، وَ شَاعِرٍ، وَ كَاتِبِ

فَلَا تَتَّخِذْ قُوَّةَ الضَّعَافِ	اتَّجِدُوا ضِدَّ الْعَدُوِّ الْجَافِي
ثُمَّ احْفَرُوا عَلَى الطَّرِيقِ هُوَّةَ	... اجْتَمِعُوا فَالاجْتِمَاعُ قُوَّةُ
فَنَسْتَرِيحُ الدَّهْرَ مِنْ شُرُورِهِ	يَهْوِي إِلَيْهِ الْفِيلُ فِي مُرُورِهِ
قَدْ أَكَلَ الْأَرْنبُ عَقْلَ الْفِيلِ	ثُمَّ يَقُولُ الْجَيْلُ بَعْدَ الْجَيْلِ
وَعَمِلُوا مِنْ قُورِهِمْ فَأَحْسَنُوا	فَأَسْتَصَوَّبُوا مَقَالَهُ وَاسْتَحْسَنُوا
فَأُمْسَتْ الْأُمَّةُ فِي أَمَانٍ	وَهَلَكَ الْفِيلُ الرَّفِيعُ الشَّانِ

گویند که دسته خرگوش‌ها قطعه زمینی را برای زندگی برگزیدند. آنها از سرزمین ارزشمند و از پناهگاه و حریمی که داشتند شادمان بودند، اما فیل آنجا را برای عبور خویش انتخاب کرد. فیل در راه خویش خرگوش‌ها را زیر دست و پا له می‌کرد. در میان خرگوش‌ها، خرگوشی خردمند بود که سرد و گرم روزگار را چشیده بود. خرگوش باتجربه فریاد برآورد که ای دسته خرگوش‌های دانشمند و شاعر و نویسنده علیه دشمن ستمکار متحد شوید، زیرا اتحاد مایه‌ی قدرتمندی ضعیفان است... با هم جمع شوید که اجتماع موجب قدرت است، سپس گودالی بزرگ بر سر راه فیل حفر کنید تا فیل به هنگام عبور از آنجا در آن گودال فروافتد و ما روزگاری از شر او آسوده مانیم، و پس از ما نسل‌های پیاپی گویند، خرگوشی عقل فیل را خورد. خرگوش‌ها سخنان آن خرگوش را نیکو شمردند و پسندیدند. آنها به زودی به پیشنهاد او جامه‌ی عمل در پوشانند، بدین صورت فیل بزرگ مرتبه هلاک و دسته‌ی خرگوش‌ها در آسایش به سر بردند.

اصل این داستان از داستان «القنبره و الفیل» در کلیله و دمنه گرفته شده است (ابن مقفع، ۱۹۶۹، ص ۲۳-۲۴: القنبره و الفیل؛ همان، بی تا، ص ۵۴-۵۵، بیروت، المكتبة، الثقافیه). در این داستان چکاوکی که مورد آزار و ستم فیل قرار گرفته بود با هوشمندی به کمک دیگر پرندگان چشمان فیل را کور می‌کند و به یاری قورباغه‌ها فیل را فریب داده و به درون گودال می‌افکند.

وام‌گیری تعلیمی - عرفانی و حکمی از این گونه‌ی ادبی

هدف از این گونه ادبی جنبه‌های دیگری علاوه بر جنبه‌های تعلیمی و آموزشی را نیز شامل می‌شود، عطار در مثنوی سیمرغ از داستان سرایبی به زبان حیوانات، توجه به عرفان و تصوف دارد. سنایی و عطار در آثار گوناگون خویش از این نوع ادبی برای بیان جنبه‌های تعلیمی و صوفیانه و حکمی بهره جسته‌اند. چند نمونه کوتاه از این حکایت‌های منظوم چنین است (سنایی، ۱۳۲۹، ص ۱۸۳).

ابله‌ی دید اشتري به چرا	گفت نقشست همه کزست چرا؟
گفت اشتري که اندرين پيكار	عيب نقاش می کنی هش دار

در کژی ام مکن به نقش نگاه توز من راه راست رفتن خواه

عطار نیز در حکایتی منظوم از گفتگوی بیان باز و ماکیان به آدمیان می آموزد که دنیا هیچ چیزی را بدون بهاء به انسان نمی بخشد (عطار، ۱۳۵۱، ص ۲۱۴-۲۱۵)

ز مرغ خانگی بازی بر آشفت	به مرغ خانگی آن گه چنین گفت
که مردم داردت تیمار خانه	دمی نگذاردت بی آب و دانه
تو پیوسته ز مردم می گریزی	چنین بد عهد از بهر چه چیزی؟
چو مرغ خانگی بشنود این راز	زبان بگشاد و گفت ای بی خبر باز
اگر صد ره فرود آیی به بازار	نبینی باز گشته سرنگون سار
ولی صد مرغ بینی سر بریده	به پای آویخته سینه دریده
وفای آدمی گر این چنین است	از آن بیزار گشتم، این یقین است

ابوعلی سینا در قصیده «عینیه» با مطلع :

هَبِطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ وَرَقَاءُ ذَاتُ تَعَزُّزٍ وَتَرْفَعِ

و احمد غزلی در **رسالة الطیر** خویش برای بیان اندیشه های فلسفی - عرفانی از این گونه ی ادبی بهره جسته اند. (نک: غزالی، احمد، ۱۳۵۵، ص ۷؛ نقوی، ۱۳۲۹، ص ۲۴).

مولانا یکی دیگر از شاعران و صوفیان ایرانی است که از داستان سرایی به زبان حیوانات به بیان مفاهیم والای اخلاقی - تعلیمی - حکمی و عرفانی پرداخته است. مثنوی بلند نجیران او یک از بزرگترین سروده های وی در این موضوع است که در آن به بحث پیرامون جهد و توکل پرداخته است و در پایان هر دو را لازمه هم می داند.

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند

(مولانا، مثنوی معنوی، ۱۳۷۶، دفتر اول، ص ۴۴-۶۸).

مولانا سروده های کوتاه فراوانی در جای جای مثنوی معنوی خویش دارد که با داستان سرایی از زبان حیوانات درس های تعلیمی - اخلاقی و حکمی خویش را بیان می کند. یکی از این حکایت ها قصه «آن مرغ گرفته که وصیت کرد بر گذشته پشیمانی مخور، تدارک وقت اندیش و روزگار مبر در پشیمانی» است. (مولانا، مثنوی معنوی، ۱۳۸۳، ۴/۶۵۳-۶۵۶):

آن یکی مرغی گرفت از مکر و دام مرغ او را گفت: ای خواجه هُمام
تو بسی گاو و میشان خورده یی تو بسی اُشتر به قربان کرده یی

تو ننگشتی سیر ز آنها در زَمَن هم نگریدی سیر از اجزای من
 هِل مرا، تا که سه پندت بر دهم تا بدانی زیرکم، یا ابله‌م
 اول آن پند هم در دست تو ثانی‌ش بر بام کِهگل بَسْتِ تو
 و آن سوم پندت دهم من بر درخت که ازین سه پند گردی نیک‌بخت
 آنچه بر دستت، اینست آن سَخُن که محالی را ز کس باور مکن
 بر گَفَش چون گفت اول پند زَفْت گشت آزاد و، بر آن دیوار رفت
 گفت دیگر: بر گذشته غم مخور چون ز تو بگذشت، ز آن حسرت مبر
 بعد از آن گفتش که در جسمم گنیم ده دِرَمَسَنگ‌ست یك دُر یتیم
 دولت تو، بخت فرزندان تو بود آن گوهر، به حق جان تو
 فوت کردی دُر، که روزی ات نبود که نباشد مثل آن دُر در وجود ...
 گفت آری خوش عمل کردی بدان تا بگویم پند سوّم رایگان
 پند گفتن با جهول خوابناک تخم افگندن بُود در شوره خاک
 چاک حُقم و جهل نپذیرد زُفو تخم حکمت کم دهش ای پندگو

شخصی با دام، پرنده ای شکار کرد. آن پرنده به او گفت: آقای من تو در طول زندگانی خود، گوشت فراوان گاو و گوسفندان را خورده و سیر نشده ای، اکنون بدان که با خوردن اندام نحیف من نیز سیر نخواهی شد. اما اگر مرا آزاد کنی سه پند ارزشمند به تو می دهم که با آن سعادتمند خواهی شد. نخستین پند را در دست تو می دهم، و دومین پند را وقتی که بر دیوار خانه ات بنشینم، و سومین پند را وقتی که بر سر شاخه درخت قرار بگیرم. پند نخست اینست: هرگز بر گذشته افسوس مخور. این را گفت و از دست آن مرد پرید و بر سر دیوار نشست و گفت: پند دوم اینست: هرگز سخن محال را از کسی قبول مکن. و چون بر شاخه درخت نشست گفت: ای آقا در شکم من مروراید نایاب و گرانبهایی به وزن ده درم است، ولی چه کنم که قسمت تو نشد! و آلا تو و خانواده ات با آن توانگر و دولتمند می شدند. آن شخص خام با شنیدن این خبر چنان پریشان شد که آه و فغانش به هوا رفت. آن پرنده بدو گفت: مگر نگفتم بر آنچه گذشته غمین مباش؟ و در پند دوم مگر نگفتم سخن محال را مپذیر؟ ای ساده لوح، من همه و زخم سه درم بیشتر نیست، چگونه ممکن است چیزی به وزن ده درم در من نهفته باشد؟! آن مرد گفت: ولی پند سوم را نگفتی. آنرا هم بگو تا استفاده کنم. پرنده گفت: نه اینکه به آن دو پند عمل کردی، حالا پند سوم را می خواهی؟

قابل ذکر است که این موضوع در ادبیات همه ی ملت‌ها مورد توجه بوده است در ادبیات معاصر فارسی در سده سیزدهم محمدحسن خان اعتماد السلطنه یکی از نزدیکان دربار ناصرالدین‌شاه کتابی دارد با عنوان **خرنامه** که در آن زندگی خری را روایت می کند و از زبان این حیوان رذایل آدمیزاد و ادراک

و فهم خر را گوشزد می‌کند، درباره این کتاب گفته شده که ترجمه‌ی کتاب دیگری است به نام **الحمار يحمل اسفارا** که درباره ی این کتاب نیز گفته شده اقتباس و یا ترجمه‌ای بوده است از کتابی به زبان فرانسه به نام "Mémoires d'un âne" = خاطرات یک خر نوشته کنتس دوسگور "contesse de se'gur" (محمد حسن خان اعتماد السلطنه، ۱۳۸۳، مقدمه، ص ۴۰) در مقدمه این کتاب استاد مجتبی مینویی و استاد فریدون آدمیت به تفصیل درباره این اثر و نسخه‌های خطی آن توضیح داده‌اند و آقای سید فرید قاسمی درباره زندگی و کارنامه علمی اعتماد السلطنه سخن گفته است. این اثر به کوشش آقای علی دهباشی به چاپ رسیده است.

در شعر معاصر فارسی پروین اعتصامی به فراوانی از زبان حیوانات سخنان پند آمیز اخلاقی و تعلیمی خویش را بیان می‌کند. یکی از این داستان‌ها مثنوی بلند «بلبل و مور» است که در آن با گفتگوی مورچه و بلبل، آدمیان را به سخت کوشی و عاقبت اندیشی فرا می‌خواند. (شریعت، ۱۳۹۶، ص ۳۲۶-۳۳۱). در این مثنوی بلند و زیبا که یکی از مناظره های عالی پروین است بلبلی سرمست از عشق و شوریدگی را می بینیم که بر شاخ گلی نشسته است و موری را در پای درخت گل تماشا می کند که به هیچ روی سر عشق و مستی ندارد و به کار خویش مشغول است و دانه ها را به خانه های خویش می برد و به فکر زمستان خویش است، بلبل به مور می گوید که اکنون فصل بهار و موسم نشاط و طرب و عشق و دلدادگی است نه وقت کار و بار و تلاش و کوشش. مور به او پاسخ می دهد که باید پیش بین بود و به فکر فردای زمستان اکنون کار کرد و کوشش نمود و ای کاش تو نیز غرق عشق و شوریدگی نبودی و همچون من خانه ای می ساختی و به سخن تکیه نمی کردی و کار می کردی و برای فردای خویش آذوقه می ساختی و اگر چنین نکنی بزودی پشیمان می شوی، زیرا گل دو سه روزی بیشتر نیست، اما بزودی پی می بری که کار تو اشتباه بوده است و آغاز این زمان فصل خزان است. بلبل می گوید که دم غنیمت است و ما چون تو به گل و خاک علاقه ای نداریم، بلکه به گل و لاله عشق می ورزیم و بستر ما گل است نه گل. عاقبت فصل گل گذشت و زمان خزان آمد و موسم هوشیاری مستان رسید و آنگاه بلبل دید که محتاج مور است و برای زندگی به دانه احتیاج دارد. مور که می بیند بلبل به دیروزگی آمده است و بلبل نشانی های خویش را می دهد گفت آری صدای تو به گوشم شناسست، تو که توانگر بودی، اکنون چرا به گدائی آمده ای، تو که غرق مستی و شور و شوریدگی بودی و رقص کنان و نغمه زنان در صحن باغ و چمن گردش می کردی، چرا اکنون چنین شده ای؟ بلبل می گوید که زیبایی مرا باد برد و آن گل نوزاد من مرد و اکنون لطف کن و به من برگ و نوائی ده. مور او را می راند و می گوید من به اندازه ی کفاف خویش دانه تهیه کرده ام و اگر به تو بدهم خود گرسنه می مانم و بهتر است که تو به امید بهار بنشینی تا نگار تو قدم به صحن چمن بگذارد.

بلبلی از جلوه گل بی قرار / گشت طربناک به فصل بهار

در چمن آمد غزلی نغز خواند / رقص کنان بال و پری بر فشانند
 بیخود از این سوی بدانسو پرید / تا که بشاخ گل سرخ آرمد
 پهلوی جانان چو بیفکند رخت / مورچه ای دید پپای درخت
 با همه هیچی، همه تدبیر و کار / با همه خردی، قدمش استوار
 زانده ایام نگرده زبون / رایت سعیش نشود واژگون
 قصه نراند ز بتان چمن / پا نهد جز به ره خویشتن
 مرغک دلداده به عجب و غرور / کرد یکی لحظه تماشای مور
 خنده کنان گفت که ای بی خبر / مور ندیدم چو تو کوه نظر
 روز نشاط است، گه کار نیست / وقت غم و توشه انبار نیست
 همهری طالع فیروز بین / دولت جان پرور نوروز بین
 هان مکش این زحمت و مشکن کمر / هین بنشین، می شنو و می نگر
 نغمه مرغان سحرخیز را / معجزه ابر گهریز را
 مور بدو گفت بدینسان جواب / غافلی، ای عاشق بی صبر و تاب
 نغمه مرغ سحری هفته ایست / قهقهه کبک دری هفته ایست
 روز تو یکروز به پایان رسد / نوبت سرمای زمستان رسد
 همچو من ای دوست، سرایی بساز / جایگاه توش و نوایی بساز
 بر نشد از روزن کس، دود ما / نیست بجز مایه ما سود ما
 ساخته ام بام و در و خانه ای / تا نروم بر در بیگانه ای
 تو به سخن تکیه کنی، من به کار / ما هنر اندوخته ایم و تو عار
 کارگر خاکم و مزدور باد / مزد مرا هر چه فلک داد، داد
 لانه بسی تنگی و دلم تنگ نیست / بس هنرم هست ولی ننگ نیست
 کار خود، ای دوست نکو می کنم / پارگی وقت رفو می کنم
 شبچره داریم شب و روز چاشت / روزی ما گرد سپهر آنچه داشت
 سر نهادهیم ببالین کس / بالش ما همت ما بود و بس
 رنجه کن امروز چو ما پای خویش / گرد کن آذوقه فردای خویش
 خیز و بیندای به گل، بام را / بنگر از آغاز، سر انجام را
 لانه دل افروزتر است از چمن / کار، گرانسنگ تر است، از سخن
 گر نروی راست در این راه راست / چرخ بلند از تو کند باز خواست
 گر نشوی پخته در این کارها / دهر به دوش تو نهد بارها

گل دو سه روزیست ترا میهمان / میبردش فتنه باد خزان
گفت ز سرما و زمستان مگو / مسأله توبه به مستان مگو
نو گل ما را ز خزان باک نیست / باد چرا می بردش خاک نیست
ما ز گل اندود نکردیم بام / دامن گل بستر ما شد مدام
عاشق دلسوخته آگه نشد / آگه از این فرصت کوته نشد
شب همه شب بر سر آن شاخه خفت / هر سحرش چشم بدت دور گفت
کاش بدان گونه که امید داشت / باغ و چمن رونق جاوید داشت
چون که مهی چند بدینسان گذشت / گشت خریف و گه جولان گذشت
چهر چمن زرد شد از تندباد / برگ ز گل، غنچه ز گلشن فتاد
دولت گلزار به یک جا برفت / وان گل صد برگ به یغما برفت
در رخ دلدار جمالی نماند / شام خوشی، روز وصالی نماند
طرف چمن طیب و صفائی نداشت / گلبن پژمرده بهائی نداشت
دزد خزان آمد و کالا ربود / راحت از آن عاشق شیدا ربود
دید که هنگام زمستان شده / موسم هشیاری مستان شده
خرمنش از برق هوا سوخته / دانه و آذوقه نیندوخته
اندهش از دیده و دل نور برد / دست طلب نزد همان مور برد
گفت چنین خانه و مهمان کجا / مور کجا، مرغ سلیمان کجا
گفت یکی روز مرا دیده ای / نیک بیندیش کجا دیده ای
گفت حدیث تو بگوش آشناست / منعم دوشینه چرا بی نواست
در صف گلشن نه چنان دیدمت / رقص کنان، نغمه زنان دیدمت
لقمه بی دود و دمی داشتی / صحبت زیبا صنمی داشتی
بر لب هر جوی، صلا می زدی / طعنه به خاموشی ما می زدی
ریخته بال و پر زرین تو / چونی و چونست نگارین تو
گفت نگارین مرا باد برد / میشنوی؟ آن گل نوزاد مرد
مرحمتی می کن و جائیم ده / گرسنه ام، برگ و نوائیم ده
گفت که در خانه مرا سور نیست / ریزه خور مور بجز مور نیست
رو که در خانه خود بسته ایم / نیست گه کار، بسی خسته ایم
دانه و قوتی که در انبان ماست / توشه سرمای زمستان ماست
رو بنشین تا که بهار آیدت / شاهد دولت بکنار آیدت

چرخ به کار تو قرار می دهد / شاخ گلی روید و باری دهد
 ما نگر فتمیم ز بیگانه وام / پخته ندادیم به سودای خام
 مور چه گر وام دهد خود گداست / چون تو در ایام شتا ناشتاست

پروین در قصیده "مور و مار" نیز حکایتی تعلیمی را روایت می کند. در قصیده‌ی «مور و مار» (همان، ص ۴۵۵-۴۵۸؛ ص ۴۷۵-۴۷۷) چنین آمده است که ماری در مرغزار با موری می‌گوید چه اندازه ضعیف و خرد و رنجوری و ناتوان، چرا بی‌خبر می‌روی که بی‌خبران ترا زیر پا له کنند و چرا پشت خود را خم می‌کنی که بر آن بار بگذارند. اگر سر خویش بالا می‌گرفتی و تن خود را قوی می‌کردی با تو چنین نمی‌کردند و در مقابل زبردستان بایست و جان عزیز خویش را نثار هر کس و ناکسی مکن و تو بخاطر سستی خود این همه رنج می‌کشی و خواری تو بدون علت نیست. اکنون که موجود زنده‌ای هستی از خود دفاع کن و ببین که چگونه هر کسی از من فرار می‌کند و زندگی بی‌ارزش و اعتبار زندگی نیست، بلکه مرگ است، مرگ. مرا که می‌بینی بسیاری از زورمندان را به چنگال مرگ انداخته‌ام و هرگز به دشمن خویش امان نداده‌ام. تو به خاطر يك دانه عمر خویش را به هدر می‌دهی و من صبح صیدی دارم و شب نیز شکاری، اما تو به خاطر بدست آوردن همان يك دانه نیز زیر دست و پای مردم له می‌شوی. مور خندید و گفت این رسم و راه من است و من هرگز بخاطر کاری که می‌کنم ننگ و عاری ندارم و اگر کسی در پی بدست آوردن گنجی رنج برد باید آسوده باشد و آن کس که دارای قدم استواری باشد باید شاد باشد و تو چرا مرا بیهوش و بی‌خبر می‌خوانی و همه می‌دانند که از مور عاقبت اندیش‌تر و هوشیارتر کسی نیست. من با هزار سعی و کوشش دانه‌ای به لانه خویش می‌کشم و از کار سخت خود شکوه و شکایتی ندارم، زیرا کسی که کار نکند با کامگاری زندگی نخواهد کرد. باید ترا غافل گفت که بدی می‌کنی و بی‌خبر می‌روی و در رهگذر مردم دام می‌گستری. من تن خود را به خاک می‌کشم و بارمی‌برم و از من کسی جز این انتظار نخواهد داشت. من در زندگی می‌کوشم و بهنگام مرگ نیز ناله‌ای نمی‌کنم و از این زندگی و مرگ هم هیچکس نباید شرمسار باشد. موران جز سعی و کوشش وظیفه‌ای برای خود نمی‌شناسند و به دنبال سیر کردن شکم و خفتن نیستند و من بسیار شادمانم که قدرت آزار مردم را ندارم ولی هر کس در جوار تو زندگی کند همواره از تو در زحمت است و تو جز بددلی و فکر پست خصلتی نداری و هیچ‌کس هم ترا دوست ندارد. خود تو نیز از فتنه روزگار در امان نیستی زیرا هر فتنه‌گری روزی دچار فتنه‌ای خواهد شد و چیره‌تر از تو نیز کسی هست که بر تو غلبه پیدا کند. زمانه افسونگر ترا هم افسون می‌کند و چرخ پیر ترا هم شکار خواهد کرد. من که مور هستم هیچ‌کس مرا عمداً نمی‌کشد. اما تو ماری هستی که هر کجا ترا بیابند مغز تو را فرو می‌کوبند. آنگاه پروین نتیجه می‌گیرد که چرخ نیلگون با بدان جز بدی نمی‌کند و از خارین کسی ثمری جز خار نمی‌چیند و از انسان جز نام نیک و زشت چیزی باقی نمی‌ماند و بهتر این است که انسان نیکوئی کند، زیرا جهان پایدار نیست.

قصیده "مور و مار"

با مور گفت مار، سحرگه به مرغزار کار ضعف و بیخودی، تو چنین خردی و نزار
 همچون تو، ناتوان نشنیدم بهیچ جا هر چند دیده‌ام چو تو جنبندگان هزار
 غافل چرا روی، که کشندت چو غافلان پشت از چه خم کنی، که نهندت به پشت بار
 سر بر فراز، تا نزنندت به سر قفا تن نیک‌دار، تا ندهندت به تن فشار
 از خود مرو، ز دیدن هر دست زورمند جان عزیز، خیره به هر پا مکن نثار
 کار بزرگ هستی خود را مگیر خرد آگه چو زین شمار نه‌ای، پند گوشدار
 از سست کاری، اینهمه سختی کشی و رنج بی موجهی کسی نشد، ای دوست، چون تو خوار
 آن را که پای ظلم نهد بر سرت، بزن چالاک باش همچو من، اندر زمان کار
 از خویشتن دفاع کن، ارزانکه زنده‌ای از من، ببین چگونه کند هر کسی فرار
 ننگ است با دو چشم به چه سرنگون شدن مرگ است زندگانی بی قدر و اعتبار
 من، جسم زورمند بسی سرد کرده‌ام هرگز نداده‌ام به بداندیش زینهار
 سرگشته چون تو، بر سر هر ره نگشته‌ام گاهی به سبزه خفته‌ام آسوده، گه به غار
 از بهر نیم دانه، تو عمری تلف کنی من صبح موش صید کنم، شام سوسمار
 همواره در گذرگه خلقی، تو تیره‌روز هر روز پایمالی و هر لحظه بی‌قرار
 خندید مور و گفت، چنین است رسم و راه از رنج و سعی خویش، مرا نیست هیچ عار
 آسوده آن که در پی گنجی کشید رنج شاد آنکه چون منش، قدمی بود استوار
 بیهوش چه خوانیم، که ندیدست هیچ کس مانند مور، عاقبت اندیش و هوشیار
 من، دانه‌ای به لانه کشم با هزار سعی از پا دراو فتم به ره اندر، هزار بار
 از کار سخت خود نکنم هیچ شکوه، زانک ناکرده کار، می‌نتوان زیست کامکار
 غافل تویی، که بد کنی و بی‌خبر روی در رهگذر من نبود دام و گیر و دار
 من، تن به خاک می‌کشم و بار می‌برم از مور، بیش ازین چه توان داشت انتظار
 کوشم به زندگی و ننالم به گاه مرگ زین زندگی و مرگ که بودست شرمسار
 جز سعی، نیست مور چگان را وظیفه‌ای با فکر سیر و خفتن خوش، مور را چه کار
 شادم که نیست نیروی آزار کردنم در زحمت است، آنکه تو هستیش در جوار
 جز بددلی و فکرت پستت، چه خصلتی است از مردم زمانه، ترا کیست دوستدار
 ایمن مشوز فتنه، چو خود فتنه می‌کنی گر چیره‌ای تو، چیره‌تر است از توروزگار
 افسونگر زمانه، ترا هم کند فسون صیاد چرخ پیر، ترا هم کند شکار
 ای بی‌خبر، قبیله ما بس هنرورند هرگز نبوده‌است هنرمند، خاکسار

مورم، کسی مرا نکشد هیچ‌گه به عمد ماری تو، هر کجاست بکوبند مغز مار
با بد، به جز بدی نکند چرخ نیلگون از خار، هیچ میوه نچیدند غیر خار
جز نام نیک و زشت، نماند ز کارها جز نیکوئی مکن، که جهان نیست پایدار

ایرج میرزا دیگر شاعر معاصر پارسی است که با بیان حکایت‌هایی منظوم دربارهٔ حیوانات، از این نوع ادبی برای بیان مفاهیم حکمی و تعلیمی وام گرفته است. او در «داستان دو موش» به چگونگی فریبکاری گربه و در دام افتادن بچه موش می‌پردازد که با وجود هشدارهای بسیار موش پیر، فریب دروغ‌گویی‌های گربه را خورده و طعمه وی می‌گردد (ایرج میرزا، ۱۳۸۶؛ ص ۱۱۶-۱۲۰):

بچه حرف نشنو ساده به قبول دروغ آماده
سخن کذب گربه صدق انگاشت رفت و فوراً بنای ناله گذاشت
که به دادم رسید، مُردم من بی جهت گول گربه خوردم من..
پیر موشش جواب داد برو بعد از این پند پیر را بشنو
هر که حرف بزرگتر نشنید آن ببیند که که بچه موش بدید

شاعر در داستان «شیر و موش» سپس از شرح این که موشی با دم شیری در خواب بازی می‌کرد تا آن که شیر بیدار می‌شود و موش را گرفته، و قصد کشتن آن را دارد که موش به عذرخواهی در آمده و طلب بخشش می‌کند (همان، ۱۳۲-۱۲۹).

۰۰۰ موش بیچاره در هراس افتاد گریه کرد و به التماس افتاد
که تو شاه وحوشی و من موش موش هیچ است پیش شاه وحوش
شیر باید به شیر پنجه کند موش را نیز گربه رنجه کند
تو بزرگی و من خطا کارم از تو اُمید مغفرت دارم
شیر از این لابه رحم حاصل کرد پنجه وا کرد و موش را ول کرد

در این حکایت روزی شیر به غفلت در تله نهاده شده برای روباه می‌افتد و موش شیر را در این حالت می‌بیند.

موش چون حال شیر دریافت از برای خلاص او بشتافت
بندها را جوید با دندان تا که در برد شیر از آنجا جان
این حکایت که خوشتر از قند است حاوی چند نکته از پند است
اولاً اگر نئی قوی بازو با قوی‌تر ز خود ستیز مجو
ثانیاً عفو از خطا خوب است از بزرگان گذشت مطلوب است

ثالثاً با سپاس باید بود	قدر نیکی شناس باید بود
رابعاً هر که نیک یا بد کرد	بد به خود کرد و نیک با خود کرد
خامساً خلق را حقیر مگیر	که گهی سودها بری ز حقیر
شیر چون موش را رهایی داد	خود رها شد ز پنجه صیاد
در جهان موشك حقیر ضعیف	می شود مایه خلاصی شیر

شاعر در داستان «کلاغ و روباه» نیز که آشنای همگان است چنین تعلیم می دهد (همان، ص ۱۴۷ -

:۱۴۸)

کلاغی به شاخی شده جای گیر به منقار بگرفته قدری پنیر
 یکی روبهی بوی طعمه شنید به پیش آمد و مدح او برگزید
 ... ز تعریف روباه شد زاغ شاد ز شادی نیارد خود را به یاد
 به آواز کردن دهان برگشود شکارش بیفتاد و روبه ژبود
 بگفتا که ای زاغ این را بدان که هر کس بود چرب و شیرین زبان
 خورد نعمت از دولت آن کسی که برگفت او گوش دارد بسی
 چنان چون به چربی نطق و بیان گرفتم پنیر تو را از دهان

ایرج میرزا در داستان های متعدد و دیگری مثل «ماکیان و شیر»، «دوقوچ جنگلی» و ... با روایت از زبان حیوانات به بیان آموزه های خویش می پردازد. داستان گویی از زبان حیوانات که به تفصیل درباره ی آن سخن گفته شد، در بیان تعلیم خلاق و پند و اندرز با ادبیات اخلاقی و حکمی در حیطه مشترکی قرار می گیرد.

نتیجه گیری

ادبیات داستانی از زبان حیوانات به شکل منثور و منظوم همواره بستری برای بیان اندیشه های اخلاقی، تعلیمی و حکمی شاعران و نویسندگان بوده است. داستان های ازوپ در غرب و کتاب کلیله و دمنه به زبان سانسکریت از کهن ترین این آثار به شمار می رود. در شرق این گونه ی ادبی بسیار مورد توجه قرار گرفته و در زبان عربی و فارسی بیشترین بهره گیری را از این گونه ادبی دانسته اند. پس از اسلام با از بین رفتن نسخه های پهلوی این اثر، ترجمه عربی ابن مقفع مایه ی ماندگاری کلیله و دمنه و برگردان آن به زبان فارسی دری گشت. جایگاه این اثر بدان پایه است که Lafonten فرانسوی با دسترسی به ترجمه فرانسوی نسخه ای از کلیله و دمنه که با عنوان انوار سهیلی ترجمان حسین واعظ کاشفی از کلیله و دمنه ابوالمعالی، با این داستانها آشنا شد و حکایات

خویش را در این زمینه نوشت؛ محمد عثمان جلال، نویسنده مصری زیر تأثیر فابل‌های لافونتن، کتاب العیون البواقظ فی الحکم و الامثال خود را نوشت که نام آن گویای محتوای تعلیمی و اخلاقی و حکمت آمیز آن است. احمد شوقی شاعر برجسته مصری نیز از دیگر کسانی است که یک جلد از دیوان شعر خویش را به داستان سرایی از زبان حیوانات اختصاص داده و اندیشه‌های تعلیمی، سیاسی و اجتماعی خویش را در آن گنجانده است، که نشان از دامن گستری وام‌گیری این گونه ادبی در زبان عربی از ادبیات فارسی است. زیربنای این آثار ترجمه کلیله و دمنه پهلوی به عربی بوده است. از این رو ترجمه کلیله و دمنه از سانسکریت به زبان پهلوی، پایه و اساس این گونه ادبی در شرق و راهیابی آن به غرب است و زبان فارسی در این امر پیشتاز بوده است. شاعران و نویسندگان در ادبیات کهن فارسی و همچنین در ادبیات معاصر فارسی سخت به این موضوع توجه داشته‌اند. پس از کلیله و دمنه، کتاب مرزبان نامه نگاشته مرزبان بن رستم بن شروین مهم‌ترین اثر کهن منشور در این زمینه به شمار می‌رود، توجه شاعران برجسته کهن فارسی همچون سنایی، عطار و مولوی در آوردن حکایات منظوم تعلیمی، اخلاقی و صوفیانه از زبان حیوانات گویای این رویکرد است. در ادبیات متاخرتر فارسی نیز گرایش به این رویکرد بس چشمگیر است. محمد حسن خان اعتماد السلطنه از درباریان ناصرالدین شاه قاجار یکی از کسانی است که به این نوع ادبی توجه داشته است و در میان شاعران معاصر نیز پروین اعتصامی و ایرج میرزا از شاعران ناموری هستند که با زبان ساده و روان و تاثیرگذار خود، سخنان پندآمیز اخلاقی و تعلیمی خویش را در حکایات متعددی بیان کرده‌اند. مثنوی بلبل و مور و قصیده‌ی مور و مار پروین از مشهورترین و تاثیرگذارترین سروده‌های او در این زمینه است.

منابع

- ابن مقفع، عبدالله، ۱۹۶۹، **کلیله و دمنه**، به کوشش فوزی عطوی، بیروت.
- ابن مقفع، عبدالله، بی تا، **کلیله و دمنه**، بیروت، المكتبة الثقافية.
- ابن مقفع، عبدالله، ۱۹۶۵، **کلیله و دمنه**، بیروت، چاپ الحیة.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، ۱۳۸۳، **خرنامه**، به کوشش علی دهباشی، تهران، کتاب پنجره.
- ایرج میرزا، **منتخب اشعار**، ۱۳۸۶، تهران، سخن.
- بخاری، محمد بن عبدالله، ۱۳۶۹، **داستانهای پیدپای**، به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.
- تقوی، نصرالله، ۱۳۲۹، **رساله عینیّه (تازیانه سلوک)**، تهران.
- جاحظ، أبوعثمان عمرو بن بحر، ۱۹۶۵، **الحیوان**، به کوشش عبدالسلام هارون، قاهره.
- حطینة، ۱۹۵۸، **دیوان**، به کوشش نعمان امین طه، قاهره.

خیمث خوان رامون، ۱۹۵۹، **أنا و جماری**، ترجمه لطفی عبدالبدیع، قاهره دارالمعارف.
زمانی، کریم، ۱۳۸۳، **شرح جامع مثنوی معنوی**، تهران، انتشارات اطلاعات.
سعدالدین وراوینی، ۱۳۱۰، **مرزبان نامه**، تصحیح قزوینی مقدمه، صید، تهران، مجلس، مترجم.
سنایی، ابوالمجد، ۱۳۲۹، **حديقة الحقيقة و شريعة الطريقة**، تهران.
شریعت، محمد جواد، ۱۳۶۶، **پروین ستاره آسمان ادب ایران**، موسسه انتشاراتی مشعل.
شوقی، احمد، ۱۹۸۶، **الشوقيات**، بیروت، دارالكتاب العربی.
عثمان جلال، محمد، ۱۹۷۸، **العيون اليواقظ فی الامثال و المواعظ**، به کوشش عامر محمد بحیری، قاهره.
عطار، فرید الدین، ۱۳۵۱، **الهی نامه**، به کوشش فواد روحانی، تهران.
غزالی، احمد، ۱۳۵۵، **رساله الطیر**، به کوشش نصرالله پور جوادی، تهران.
فردوسی، **شاهنامه**، ۱۳۶۹، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
لافونتن، ۱۹۳۴، **امثال**، ترجمه پدر نقولا ابوهنا مخلصی، کتاب پنجم، صیدا.
محجوب، محمد جعفر، ۱۳۴۹، **درباره کلیله و دمنه**، تهران.
مولانا جلال الدین محمد بلخی، ۱۳۷۶، **مثنوی معنوی**، به کوشش نیکلسون، امیرکبیر، چاپ دوازدهم.

COPYRIGHTS

© 2025 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: خسروی ومکانی زهرا، داستان نویسی از زبان حیوانات در ادبیات عربی و ادبیات فارسی، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۹، شماره ۷۴، بهار ۱۴۰۴، صفحات ۵۹-۸۰.